

ترجمه و نگارش « ن . بندر »

از آبادان

هنر و ادبیات

ادبیات یکی از هنرهاست؛ هنریست که بوسیله آن، زبان به بیان (Expression) توانا میشود. این تعریف بعنوان یک تعریف ساده و ابتدائی، فعلاً برای ما کافی است؛ ولی پیداست که معنای کامل ادبیات نیست. نه هرچه مشمول این تعریف شد ادبیات است، و نه - لاقلاً - لغت ادبیات هر بیان دقیقی را دربر میگیرد. هر گاه ما جلو لغتی را باز بگذاریم و در معنایش ابهام ایجاد کنیم، از فایده و کاربری آن لغت کاسته ایم.

بدینگونه، گفتگو (Conversation) ادبیات نیست؛ معیناً ما از هنر گفتگو نیز نام میبریم. لغت « هنر » چنانکه پیداست، معنای بسیار دارد. گذشته از آنچه « هنرهای ظریفه » نامیده میشود، هنر آشپزی، هنر اعلان و تبلیغات، هنر خیاطی و صدها هنر دیگر نیز شنیده شده است. ولی در همه‌ی این موارد، لغت « هنر » یک معنا دارد، و این معنا، مهارتی است که با آگاهی و بدقت، برای گرفتن نتیجه لازم در کاری نشان داده میشود.

بنابراین پیداست که ما نمیتوانیم برای معین کردن آنچه از ادبیات منظور داریم، بلغت « هنر » تکیه کنیم. و هر گاه تکیه کنیم، ناچاریم برای جلوگیری از ابهام، بگوئیم « هنری که ادبیات را بوجود می آورد. » و آشکار است که از این راه، مسئله را حل نکرده ایم، بالعکس مافقط هنگامی میتوانیم منظور خود را از لغت « هنر » بفهمیم، که معنای « ادبیات » را فهمیده باشیم. بیشک مهارت درجات دارد؛ و ما با آسانی میتوانیم بپذیریم که در ادبیات، نسبت بگفتگوی عادی، از لحاظ شکل لغات و دقت معنا و استواری ترکیب و علم بمقصود، مهارت بیشتری دیده میشود.

از این گذشته، در ادبیات مهارت فقط وابسته بلغات است؛ حال آنکه در گفتگو شخصیت گوینده نیز بحساب می آید و گاهی نفوذ شخصیت او، از لغاتی که بکار میبرد، مهمتر است. البته شعر را میتوان خواند، و نمایشنامه را میتوان روی صحنه آورد، ولی ارزش هنری آن، اساساً همانست که هست؛ خواه بصدای بلند بزبان بیاید، خواه در خاموشی خوانده شود.

بنابراین، نباید ادبیات را یکرشته لغات نوشته شده، یا چاپ شده بشناسیم و آنگاه آنرا معنی کنیم. زیرا شکل لغتی که بچشم آشنا است، فقط سبولی است از لغتی که برای گوش مفهوم است؛ و در حقیقت هنگام خواندن، ما لغت را میشنویم (کوفت در رمز) و آنگاه میفهمیم. از این گذشته، در قسمت بزرگی از ادبیات -

مثلا در هر چه شعر هست - برای اینکه اثر مفهوم گردد ، باید لغات زنده و جاندار شنیده شوند . (گوباز هم فقط در مغز)

دقیقا ، آنچه ما از لغت هنر ، در مورد ادبیات ، منظور داریم هنگامی آشکار میشود که ما در معنای ادبیات باریک شویم . ما میگوییم هنر مهارتی است که برای گرفتن نتیجه بی که مقصود است ، بکار برده شود ؛ آیدر ادبیات چه نتیجه بی مقصود ما است ؛ گفتیم ادبیات وسیله بیان است ؛ ولی این فقط یکسوی کار را نشان میدهد . ادبیات نه فقط در بیان یک چیز موجود است ، بلکه ، بهمان اندازه ، در دریافت و فهم آن بیان نیز وجود دارد . اگر من از چیزی که برایم رخ داده است برای شما سخن بگویم ، کلمات من ، از نظر خودم موضوع را بیان میکنند (e. i. to express) ؛ ولی از نظر شما موضوع را وصف میکنند (e. i. to represent) . بنا بر این اگر بگوییم ادبیات موضوع را وصف میکند ، همانقدر صحیح است که گفته باشید ادبیات موضوع را بیان میکنند . و امکان نظر انداختن بر ادبیات از این دو جهت ، نه تنها در انتقاد ، بلکه در خود ادبیات نیز موثر افتاده است . اگر ادبیات را بیان کننده فکر (یاروح ، با طبیعت) خالق آن بدانیم ، بر جنبه ذهنی (Subjective) آن تکیه کرده ایم و این تکیه گاه ، ما را لامعاله به مکتب رومانتیسیسم (Romanticism) خواهد برد که در آن مکتب آنچه نویسنده احساس می کند دارای اهمیت است و بس . اما اگر از جهت مخالف بر ادبیات نظر کنیم ، یعنی آنرا راهی برای وصف و نشان دادن واقعیات بخواننده بدانیم در اینصورت بر جنبه عینی (Objective) آن تکیه کرده ایم و این تکیه گاه ، ما را لامعاله به مکتب رئالیسم (Realism) خواهد برد ؛ که در آن مکتب ، مهم واقعیاتی هستند که پیمایش گذاشته میشوند .

این هر دو نظر حقیقت است ؛ ولی هیچکدام بتنهایی تمام حقیقت نیست . برای بیان تئوری ادبیات ، ما به لغتی احتیاج داریم که هر دو نظر را در خود داشته باشد . لغت ساده « ارتباط » (Communication) عیناً آنچه زیست که میخواهیم . زیرا اگر ادبیات هر چیز دیگری ممکن است باشد . ارتباط باید باشد . ارتباط نباشد ، ادبیات نیست ، گرچه ما معمولا مجموعه بی از کلمات را ادبیات مینامیم ولی باید همواره بخاطر داشته باشیم که اصل هنر ، در ارتباطی است که میان نویسنده و خواننده (یا ، البته ، شنونده) برقرار میشود و بنا بر این ماهیت ادبیات را باید در نوع ارتباطی که برقرار میشود جستجو کرد .

هنگامیکه ما از هنر ادبیات سخن میگوییم ، بطور ضمنی بوجود سه عامل اذهان میکنیم :

در عامل بدوی و غایی نویسنده و خواننده هستند ، و عامل متوسط زبان . اینست که میگوییم ادبیات ارتباط است . معینا منظور این نیست که مفاهیم « بیان کردن » و « وصف کردن » (و « تقلید کردن » که خود صورتی از وصف کردن است و در صفحات آینده مفصلا از آن سخن خواهیم گفت .) را از خود رانده باشیم . بالعکس این الفاظ بکار میآیند . و بخصوص ، اکنونکه بحث ما ناچار باینجا کشیده است که ادبیات چگونه ارتباطی میان نویسنده و خواننده برقرار میکند ، لفظ « بیان

کردن» مورد نیازماست. ولی هر گاه که ما این الفاظ را بکار میبریم، همواره در نظر داریم که بیان، بشکلی که میتواند از مغزی بغز دیگر هر بوط شود در آمده است و نشان دادن نیز، تا از مغزی بغز دیگر نرسیده باشد، یعنی ارتسباط برقرار نکرده باشد، صورت حقیقت بخود نکرده است و اهمیت این مطلب را، در تئوری ادبیات نباید گزافه پنداشت.

هنگامیکه ما استعمال دقیق و آگاهانه‌ی زبان را بررسی میکنیم، فوراً باین حقیقت بر میخوریم که گاهی ما زبان را می‌پسندیم بجهت طرز نقل مطلبی که ارزشش از ارزش زبان جداست، و گاهی اثری را می‌پسندیم، بی آنکه بتوانیم ارزش زبان نقل کننده را از ارزش مطلب نقل شده باز بشناسیم - در هر حال سروکار ما با هنر است. امدار حالت نخست سر و کار ما با هنریست که وجودش بخاطر چیز است که خارج از خود هنر قابل توجه است، و در حالت دوم سروکار ما با هنریست که ظاهراً وجودش بخاطر خود و در خود آن هنر است، صورت نخستین را میتوان «هنر کار آمد» (Applied art) و آنس دیگر را میتوان «هنر خالص» (Pure art) نامید. و برای مجسم ساختن تفاوت ایندو، مثلاً، میتوانیم «اصل انواع» (The origin of species) را در برابر «چکامه کلدان یونانی» (Ode on a Grecian Urn) بگذاریم. میتوان گفت که که هم داروین (Darwin) و هم کیس (Keats) برای بیان مطلب کتاب نوشته اند.

ولی بیان مطلب داروین باین منظور بود که یکسلسله اطلاعات بخصوص در اختیار خواننده بگذارد و او را بصورت آن اطلاعات معتقد سازد اکنون بنظر ما، ارزش نیروی بیان داروین در اینست که او را به بیان مقاصدش توانا ساخته است ولی هرگز کسی ارزش مقاصد او را از روی نیروی بیان او قضاوت نکرده است. ما می‌پرسیم که آیا اطلاعاتی که داروین بما میدهد صحیح است؟ آیا بحثهای او مستدل است؟ و هنر بیان او در اینست که تا چه اندازه ما را در طرح این مسائل و قضاوت در آنها یاری میدهد. هر آینه بیان داروین نابسامان و نامناسب بود، در حقیقت مقاصدش تغییری رخ نداد و همچنان ارزش خود را میداشت؛ تنها برای ما قضاوت درباره آنها دشوارتر میشد بنا بر این کیفیت ادبی کتاب «اصل انواع» در خدمت مقصد علمی آنست؛ (و البته منظور از «کیفیت ادبی» چنانکه قبلاً نیز آمده است نیروی بیان است) اما این کیفیت در توجه مطالب کتاب نقشی بمعهده ندارد. از این قرار ما می‌توانیم ارزش ادبی کتاب داروین را از ارزش علمی آن جدا کنیم و هر یک را باز شناسیم.

امدار «چکامه کلدان یونانی» آیا چه مقصودی از بیان آن جدا و شناخته میشود؟ این اثر، اطلاعاتی بمان میدهد که در صحت و سقم آن گفتگو باشد یا بحثی ندارد که مستدل یا نامستدل باشد؛ ما را بقضاوتی نمیخواند که بنگریم آیا سودمند هست، یا نیست. این بیان، فقط بصرف بیان بودن خود ما را راضی میکند. هنر، در حالت خود ما را در وضعی قرار نمیدهد که آنچه را بیرون از هنر است، بنگریم و قضاوت کنیم. هنر در این حالت، در خدمت مقصودی نیست. بخاطر خود و در خود

موجود است و از ما نیز میخواهد که درباره‌ی چیزی جز خود هنر قضاوت نکنیم. هنر در این مبنای خود، خالص است. هنگامیکه ما از ادبیات سخن میگوییم، یا منظور این معنای خالص هنر است و یا از این نقطه نظر، به جنبه‌ی خالص هنری آن مینگریم. ممکن است «اصل انواع» را ما ادبیات بنامیم، ولی در اینحال توجه ما بنیروی بیان داروین است و مقاصد او را یانادیده میگیریم؛ یا از پیش آنها را میپذیریم. در يك اثر تاریخی مسئله از اینهم روشنتر میشود. بسیار آسان است که، فی‌المثل،

Decline and Fall of the Roman Empire اثر > کیبون (Gibbon) </>

دا، بدون توجه چندان بدقت وقایع وصحت تاویل‌ها و تفسیرها، و فقط بعنوان یکرشته حوادث، خواند و در اینصورت می‌توانیم کتاب را يك اثر ادبی خالص بدانیم. بنا بر این منظور از ارزش هنری، در یکقطعه ادبیات کارآمده، ارزش نحوه انتقال مطلب از نویسنده بخواننده‌ی آن قطعه است؛ بی‌آنکه باصل مطلب توجه داشته باشیم. آنچه را که نویسنده وسیله رسیدن به هدف خود میداند، ما خود هدف قرار میدهیم و در پیرامون آن با بحث می‌پردازیم. ولی در هنر خالص، تفکیک وسیله و هدف لازم نیاید؛ زیرا که اینجا اصولاً هدفی در کار نیست؛ جز این هدف که بیان، در خود، و برای خود، موجود باشد، پس بحث ما درباره‌ی هنر ادبیات - و نه هدف ادبیات - کلاً در پیرامون جنبه خالص هنری ادبیات خواهد بود. مادر این بحث به «ادبیات کارآمده»، کاری نداریم - لیکن نه از اینجهت که آنرا ادبیات شناسیم. بالعکس مقصود از انتقاد که ما اکنون در جستجوی اصول آن هستیم نه آنست که بتوانیم هنر را، با آگاهی و آسانی بیشتر و بهتر در خدمت مقصود بکاریم؛ اما اینک، بدو دلیل برای بحث خود «ادبیات خالص» را انتخاب می‌کنیم. نخست، آنچه از کیفیات بیان و توصیف در ادبیات کارآمدهست، بنحوی آسانتر و آشکار تری در ادبیات خالص وجود دارد - دوم، مادام که مقصود ما تعیین ارزش کیفیات بیان و توصیف است، ادبیات خالص که صرفاً بیان و توصیف است و مضمونی که نظرها مشغول بدارد، یا بفریبد، در خود ندارد، برای کار ما مناسبتر است.

اما هنگامیکه ما میگوییم هنر ادبیات در بیان آنست، منظور بیانی است که قابل انتقال و ارتباط باشد. باینان دقیقتر، هنرمند هنگام بیان، خود را بادیگران مربوط میسازد. ولی آیا در این ارتباط چه چیزی از خود بادیگران نقل میکند؟ در مورد داروین پاسخ آشکار است: او باین سلسله حقایق، و یک دستگاه تئوری یاد میدهد. اما کیتس چطور؟ هنگامیکه بیان، وجود خود را صرفاً در وجود خود توجیه میکند، پس چه میگوید؟ چه نقل میکند؟ پاسخ فقط اینست که آنچه نقل میکند، بکسر پیام داروین، وجودش در قابل انتقال بودن خود قابل توجیه است. و اگر همچنان دنباله مطلب را بگیریم و بپرسیم که آن چگونه چیز است، پاسخ این خواهد بود که آن «عمل» (Experience) است عملی است که فقط بصرف عمل بودن، میتواند در قبول و ارزش آن بحث کرد. و اگر آنرا قبول کردیم میتوانیم آنرا «عمل خالص» بنامیم. ولی ما بقبول عمل در معنای خالص خود راضی

نیستیم . ما میبیرسیم که آیا این عمل ، راست ، یا منطقی ، یا مفید ، یا اخلاقی هست یا نیست ؟ اگر من به منظرمی يك دشت نگاه کنم ، شاید ، اگر دهقان باشم ، قضاوت من از روی ارزش عملی آن دشت باشد . ممکن است از خود بپرسم که آیا منظرمه يك دشت خوب را می بینم ، یا يك دشت بد را ؟ از سوی دیگر ممکن است صرفاً تماشای منظرمه مرا راضی کند ، بی آنکه درباره ی آن اصولاً سوالی داشته باشم . همینقدر میدانم که آن منظرمه زیباست و همینقدر که اینرا دانستم ، محل وقوع عملی بوده ام که رضایت مرا درحقیقت محض عمل بودن خود فراهم کرده است . اکنون اگر آنچه را دریافته ام ، بیان کنم ، بیان من مقصودی جز خود نخواهد داشت . و اگر بیان من در بسترزبان قابل انتقال باشد ، آنکاه بخلق ادبیات توفیق یافته ام . چیزی را انتقال داده ام ، که صرفاً باقابل انتقال بودن خود رضایت فراهم میآورد .

— بقیه دارد —

ژوئن

ماه کودکان

چند سالست که مردم ایران بهت زنان مترقی و آزادبخواه اول ژوئن روز بین المللی کودکان را جشن می گیرند امسال جشن کودکان درهمه خانوادها راه یافته بود ، بخلاف سالهای پیش که سازمانهای دموکراتیک مراسم جشن را برگزارمی کردند امسال که حکومت نظامی راه برهمه سازمانها بسته بود ، مردم درخانه های خودشان جشن و سرور برپا میکردند .

مادران ایرانی باشورواشتیاق فراوان کودکانشان را برای شرکت دراین جشن بزرگ آماده می ساختند . در بسیاری ازجشنها هنگام تقسیم شیرینی و بازیچه در میان کودکان از اطفال کره ای که در این روزها آتش و بیماری بسرشان می بارد ، یادشد .

ما جشن بین المللی کودکان را به زنان و مادران ایرانی تبریک می گوئیم و توفیق همه را درمبارزه برضد امپریالیزم خواستاریم